



تقريرات دروس خارج فقه

حضرت آيت الله سيّد محمد رضا مدرّسى طباطبائي يزدى (دامت برکاته)

سال تحصيلی ۱۴۰۱-۰۲

جلسه هشتم؛ سه شنبه ۱۴۰۱/۰۷/۱۹ (ویرایش اولیه - فقه معاصر جلسه دوم)

اشکال محقق نائینی رحمته الله: لسان «لا ضرر» نفی حکم است نه اثبات حکم

مرحوم نائینی رحمته الله و برخی دیگر^۱ از اتباع ایشان فرموده‌اند: «لا ضرر» نافی حکم است؛ مثلاً وجوب وضو ضرری، وجوب غسل ضرری یا حرمت خوردن فلان حرام و امثالهم را برمی‌دارد، اما نمی‌تواند اثبات حکم

۱. المکاسب و البیع (للمیرزا النائینی)، ج ۲، ص ۲۷۴:

تکرر مرارا من ان لسان دليل نفی الضرر الحاكم على أدلة الاحکام هو رفع الحكم الثابت عن مورد الضرر لا إثبات الحكم المنفي.

۲. الهداية في الأصول، ج ۳، ص ۵۷۳:

الأمر الخامس: أن دليل «لا ضرر» ناف للحكم الناشئ منه الضرر، لا أنه مثبت لحكم في مورد الضرر يرفع به الضرر، فمن تسبب إلى ضرر أحد بحيث لا يصدق عليه الإلتلاف - كفك صيد الصائد أو فتح قفص طائر الغير حيث إنه يصدق على ذلك الإلتلاف حقيقة، ضرورة أن الغزال الوحشي المربوط أو الطائر المحبوس في القفص لا يبقى بعد فكّه أو فتح القفص، بل كان مجرد فعل أو ترك يترتب عليه الإضرار بلا صدق الإلتلاف عليه، كما في ترك إنفاق الزوج، فإنه ضرر على الزوجة، وحبس أحد يترتب على حبسه سرقة ماله - لا يمكن الحكم بضمانه من جهة قاعدة لا ضرر، و لا الحكم بحكم آخر يرفع به الضرر، كالحكم بولاية الحاكم أو الزوجة على الطلاق.

و قد تمسك بعض بقاعدة لا ضرر، و حكم بضمان الحابس ما تضرر به المحبوس بسبب حبسه، و حكم أيضا بولاية غير من أخذ بالساق من الزوجة أو الحاكم على الطلاق من جهة أن عدم حكم الشارع بضمان الحابس ضرري.

✓ منتقى الأصول، ج ۵، ص ۴۵۳:

و يمكن ان يقرب أيضا: بان مفاد حديث نفی الضرر ليس إلّا نفی الأحكام المجعولة المستلزمة للضرر، لا انه يجعل ما ينفي الضرر.

و بعبارة أخرى: كأن الشارع يقول: «انا لم أجعل الحكم المستلزم للضرر». و لا يقول: «انا جعلت ما ينفي الضرر» و فرق واضح بين المفادين.

و لا يخفى ان الحكم العدمي و ان استند إلى الشارع بقاء، لكن استناده من باب عدم جعل الوجود لا من باب جعل العدم. إذن فالعدم ليس من

المجعولات الشرعية.

كما انه يمكن ان يقال: ان مفاد: «لا ضرر» هو نفی الحكم خاصة، فلا تتكفل إثبات الحكم، فلسانها لسان نفی صرف لا لسان إثبات.

کند، در حالی که شما می‌خواهید از جریان «لا ضرر» در اینجا اثبات حرمت نشر پول یا جبران خسارت را نتیجه بگیرید. بیان ایشان در رساله لا ضرر^۳ چنین است:

«لا ضرر» مثبتات و مجعولات را برمی‌دارد اما چیزی را که اثبات نشده نمی‌تواند بردارد؛ مثلاً فرض کنید فرد در جایی است که غنای حرام یا موسیقی حرام پخش می‌شود و نمی‌تواند از آنجا خارج شود و علی‌الفرض گوشش را هم عمل جراحی کرده و نباید به آن فشار بیاورد و نمی‌تواند گوشش را با دست بگیرد تا صدای حرام را نشنود و اگر بخواهد از آن احتراز کند مبتلای به ضرر می‌شود. در چنین جایی «لا ضرر» جاری بوده و حرمت استماع موسیقی یا غنای حرام را برمی‌دارد. اما در ما نحن فیه چیزی اثبات نشده و آنچه که وجود دارد «عدم الحرمة» است و مستدل می‌خواهد با «لا ضرر» عدم الحرمة را تبدیل به حرمت یا عدم الضمان را تبدیل به ضمان کند، در حالی که اشاره شد «لا ضرر» برای نفی حکم است و ابتدا باید حکمی ثابت باشد تا آن را بردارد، اما عدم الحرمة اصلاً مجعول نیست تا بخواهیم آن را با «لا ضرر» برداریم. و بالجمله لا ضرر نافی است و لامحاله نمی‌تواند عدم حرمت را تبدیل به حرمت یا عدم ضمان را تبدیل به ضمان کند.

۳. رساله فی قاعدة نفی الضرر (للخوانساری)، ص ۲۲۱:

و بالجمله مفاد الحديث رفع الحكم الثابت فيجب أن يكون هناك حكم ثابت على وجه العموم و كان بعض مصاديقه ضرر یا حتى يرتفع بلا ضرر و ليس مفاده أن الضرر إذا تحقق في الخارج يجب تداركه و في الموارد التي ينتج النزاع ثمرة فيها مثل ما إذا حبس حرا حتى مات عمله أو حبسه حتى أبق عبده لا يكون هناك حكم حتى يرتفع بلا ضرر و أما الموارد التي هناك سبب للضمان كالإتلاف أو اليد الغير الحققة فمنشأ الضمان فيها هو نفس أدلتها لا قاعدة الضرر كما أن ثبوت حق الشفعة أيضا إنما هو لدليل خاص ثم إن هذا كله مضافا إلى أن الالتزام بهذا مستلزم لتأسيس فقه جديد لأنه لو وجب تدارك كل ضرر فلو كان هناك إنسان صار سببا له فالضمان عليه و إلا فمن بيت المال و يلزم كون أمر الطلاق بيد الزوجة لو كان بقاؤها على الزوجية مضرا بها كما إذا غاب عنها زوجها أو لم ينفق عليها لفقر أو عصبان و نحو ذلك و بعض الأساطين و إن التزم بهذا المعنى إلا أنه لعله اعتمد على الأخبار الواردة في هذا المقام الدالة على جواز طلاق الوالي و السلطان الامراة التي ليس لها من ينفق عليها و غاب عنها زوجها و لم يعأ بمعارضتها بمثل التبوي تصبر امراة المفقود حتى يأتيها يقين موته أو طلاقه و العلوي هذه امراة ابتليت فلتصبر و نحو ذلك نعم تمسك السيد الطباطبائي في ملحقات العروة بقاعدة الحرج و الضرر لجواز طلاق الحاكم الشرعي كل امراة تتضرر ببقائها على الزوجية مضافا إلى ما في رواية أبي بصير قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول من كانت عنده امراة فلم يكسها ما يورثها و يطعمها ما يقيم صلبها كان حقا على الإمام أن يفرق بينهما و لكنك خبير بأن هذه الزوايا و ما يكون بمضمونها غير معمول بها و أما قاعدة نفی الضرر فلا يمكن إثبات الولاية للحاكم الشرعي بها بمجرد أن عدم ثبوت الولاية له ضرر على الزوجة هذا مضافا إلى أن قوله عليه السلام الطلاق بيد من أخذ بالساق ظاهر في أن رفع علقه الزوجية منحصر في طلاق الزوج إلا في بعض الموارد كولي المجنون و المعتوه و بالجمله لو كان لقاعدة نفی الضرر مجال في هذا المورد و كلما كان من هذا القبيل كالعبد الواقع تحت الشدة لكان مقتضاها رفع بقاء علاقة الزوجية و علاقة الرقبة و المفروض أنهم لا يلتزمون بذلك بل يجعلون طلاق الحاكم نازلا منزلة طلاق الزوج و هذا مرجعه إلى إثبات الحكم بقاعدة نفی الضرر و قد عرفت أن لازمه أن يتدارك ضرر كل متضرر إما من بيت المال أو من مال غيره و هذا فقه جديد و بالجمله ليس الضرر في حد نفسه من موجبات الضمان.

پاسخ به اشکال محقق نائینی رحمته الله علیه

جواب این اشکال آسان است؛ زیرا **عدم** بر دو قسم است. **گاهی** عدمی است که در اختیار حاکم یا هرکسی که آن را تبدیل به وجود کند نیست و **گاهی** عدمی است که در اختیار فرد می‌باشد. اگر عدم در اختیار حاکم یا شخص دیگر نباشد، [در این صورت اشکال محقق نائینی رحمته الله علیه وارد است]؛ مثلاً عدم یک خورشید دیگر در عالم، در اختیار شخص دیگری نیست، لذا معنا ندارد بگوییم این عدم موضوع حکم است. اما در مورد **عدم حکم** شرعی می‌گوییم: هرچند عدم اُزلی حکم شرعی مجعول نبوده، متنها استمرار این عدم مجعول است و شارع مقدّس می‌توانسته این عدم را تبدیل به وجود کند. بنابراین مانعی ندارد که بگوییم چون عدم الحرمة در اینجا ضرری است، این عدم الحرمة را که شارع می‌توانست تبدیل به حرمت کند برمی‌داریم، لامحاله وقتی یک طرف نقیض برداشته شد، قهراً طرف دیگر یعنی حرمت ثابت است.

خلاصه اینکه در اشکال اوّل تمرکز بر این مطلب است که «عدم» مجعول نیست و چیزی که مجعول نباشد قابل برداشتن تشریعی نیست. در جواب گفتیم «عدم» ولو از ازل مجعول نیست اما استمرار این عدم مجعول است؛ زیرا شارع مقدّس می‌توانسته جعل حکم کند ولی جعل نکرده است و از آنجا که هیچ قضیه‌ای خالی از حکم نیست، لامحاله این «عدم الحرمة» با «لاضرر» برداشته شده و تبدیل به حرمت می‌شود. همچنین شارع مقدّس می‌توانسته عدم الضمان را تبدیل به ضمان کند ولی با اینکه در مقام بیان بوده این کار را نکرده است و فرض هم این است که احکام را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی التمام بیان فرموده‌اند. و چون این «عدم الضمان» ضرری است، لذا با «لاضرر» آن را برداشته و لامحاله ضمان ثابت می‌شود.

اشکال دوم

اشکال دیگر این است که گفته‌اند «لاضرر» در حقیقت می‌خواهد بیان کند که ضرری از ناحیه اسلام و احکام اسلامی نیست، اما اینکه از ناحیه دیگری ضرر نباشد، این خلاف واقع بوده و روایت نیز درصدد بیان آن نیست، بلکه همان‌طور که اشاره شد روایت مبارکه می‌خواهد بیان کند از ناحیه احکام اسلامی، موجبات و علل ضرر وجود ندارد؛ یعنی «جایی که ضرر وارد شود وضو را واجب نکردیم، جایی که حرمت غنا موجب ضرر باشد آن را حرام نکردیم» و هلم جرّاً الی آخر احکامی که وجود دارد. اما اینکه ضرری از ناحیه دیگری نباشد، این روایت متصدی بیان نفی آن نیست. نظیر این مطلب در امور عرفی چنین است که اگر گفته شود «مردم فلان

منطقه دزد نیستند و دزدی در این منطقه واقع نمی‌شود» در این صورت اگر کسی از همان منطقه دزدی کند، این کلام نقض می‌شود اما اگر کسی خارج از آن منطقه بیاید و دزدی کند، نمی‌توان گفت نقض این کلام است. یا مانند همان مثالی که فاضل تونی بیان کردند که اگر کسی در قفس پرندۀ دیگری را باز کند و آن پرندۀ بیرون بیاید و برود، آن فرد به صاحب پرندۀ ضرر زده، اما این ضرر ناشی از شارع نیست.

ما نحن فیه نیز چنین است یعنی ضرری از ناحیۀ شارع و احکامش وجود ندارد، اما اینکه ضرر از ناحیۀ دیگر نباشد متصدی بیانش نیست. درست است که آن فرد با نشر اضافی پول به دیگران ضرر می‌زند، اما این ضرر از ناحیۀ شارع و احکامش نیست، بلکه نهایت این است که شارع فرموده این کار جایز است و از آن منع نکرده است، ولی منع نکردن غیر از آن است که دستور به این کار داده باشد، بلکه آن فرد به ارادۀ خودش این کار را انجام داده است. لامحاله «لاضرر» اصلاً شامل ما نحن فیه نمی‌شود.

ما نحن فیه نظیر این است که کسی خانۀ دیگری را خراب کند و فردی هم آنجا حضور داشته باشد و نظاره‌گر این کار باشد. در این مثال اگر فرضاً «لاضرر» شامل شود، اما شامل آن فرد ناظر نمی‌شود بلکه شامل آن کسی می‌شود که مشغول خراب کردن و ایراد ضرر به غیر است. در ما نحن فیه هم شارع فرموده ضرر بزن، بلکه نهایتاً فرموده نشر پول را حرام نمی‌دانم و آن فرد به اختیار و انتخاب خودش به دیگران ضرر زده است. و از آنجا که «لاضرر» ناظر به احکام اسلامی است و بیان می‌کند از ناحیۀ شرع، حکمی وضع نشده که موجب ضرر باشد، لذا اصلاً شامل ما نحن فیه نمی‌شود؛ چون گفتیم ضرر در اینجا مستند به شارع و احکام شرعی نیست.

پاسخ به اشکال دوم

این اشکال نیز قابل جواب است؛ زیرا گاهی منعلاً از سایر احکام و شاکله شرع به یک موردی نگاه می‌کنیم و گاهی می‌خواهیم در مجموعه دین نگاه کنیم و فرض هم این است که اسلام همه ابعاد زندگی بشر را نظر داده است و هیچ چیزی نیست که مورد ابتلاء باشد و در عین حال فارغ از حکم و خالی از آن باشد. بله، گاهی ممکن است چیزی مورد ابتلاء نباشد یا جعل حکم برای آن به یک عنوان دیگر لغو باشد، اما آنچه که در اختیار ماست حتماً دارای حکم است و یک برهان عقلی هم دارد؛ زیرا یا مفسدۀ واجب الاجتناب دارد که باید حرام باشد یا مصلحت ملزمۀ لازم الاستیفاء دارد که باید واجب باشد، یا مفسدۀ حسن الاجتناب دارد که مکروه می‌باشد، یا مصلحت حسن الاستیفاء دارد که مستحب است و یا اینکه هیچ کدام را ندارد و مباح هست یا اینکه این مصالح و

مفاسد متكافئ هستند که آن هم مباح است. بنابراین هیچ واقعه‌ای خارج از این احکام خمسه نیست.

و اگر بخواهیم این مطلب را مقداری دقیق‌تر بیان کنیم می‌گوییم: پیامبر اکرم ﷺ در حجة الوداع فرمودند «إِنِّي لَمْ أَدْعُ شَيْئًا يَقْرُبُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَبَّأْتُكُمْ»؛ یعنی هر چیزی که شما را به بهشت نزدیک و از آتش دور کند، از آن به شما خبر می‌دهم. و نیز به ضمیمه اینکه در ابتدای بعثت فرمودند: «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» و دنیا و آخرت هم قابل تفکیک از یکدیگر نیستند. با توجه به این دو روایت

۴. الکافی، ج ۵، ص ۸۳:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَمْ أَدْعُ شَيْئًا يَقْرُبُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَبَّأْتُكُمْ بِهِ أَلَا وَإِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ [قَدْ] نَفَثَ فِي رُوعِي وَأَخْبَرَنِي أَنْ لَا تَمُوتُ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رُزُقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَاجْعَلُوا فِي الْمَطْلَبِ وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ اسْتِيطَاءُ شَيْءٍ مِنَ الرُّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ.

۵. الأملی (للطوسي)، ص ۵۸۱:

وَعَنْهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ سَنَةَ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدٍ الرَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ الْفَضْلِ الْأَبْرَشُ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ عَبْدِ الْعَفَّارِ بْنِ الْقَاسِمِ. قَالَ أَبُو الْمُفَضَّلِ: وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَلِيمَانَ الْبَاعَنْدِيُّ - وَ اللَّفْظُ لَهُ-، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ الْجَزْرَائِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَلَمَةُ بْنُ صَالِحٍ الْجُعْفِيُّ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِيِّ وَأَبِي مَرْزُومٍ جَمِيعًا، عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ تَوْفَلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) أَمَرَنِي أَنْ أَنْذِرَ عَشِيرَتِي الْأَقْرَبِينَ، قَالَ: فَضُفْتُ بِذَلِكَ دُرْعًا، وَ عَرَفْتُ أَنِّي مَتَى أَنْادِيَهُمْ بِهَذَا الْأَمْرِ أَرَى مِنْهُمْ مَا أَكْرَهُ، فَضُمْتُ عَلَى ذَلِكَ، وَ جَاءَنِي جَبْرِئِيلُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَا أَمَرْتُ بِهِ عَذَّبَكَ رَبُّكَ (عَزَّ وَجَلَّ)، فَاضْنَعْ لَنَا يَا عَلِيُّ صَاعًا مِنْ طَعَامٍ، وَ اجْعَلْ عَلَيْهِ رَجُلٌ شَاةً، وَ امْلَأْ لَنَا عُسًا مِنْ لَبَنٍ، ثُمَّ اجْمَعْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ حَتَّى أَكْلَهُمْ، وَ ابْلُغْهُمْ مَا أَمَرْتُ بِهِ. فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ، ثُمَّ دَعَوْتُهُمْ أَجْمَعُ، وَ هُمْ يَوْمِنَا أَرْبَعُونَ رَجُلًا يَرِيدُونَ رَجُلًا أَوْ يَنْقُضُونَ رَجُلًا، فِيهِمْ أَعْمَامُهُ أَبُو طَالِبٍ وَ حَفْزَةُ وَ الْعَبَّاسُ وَ أَبُو لَهَبٍ. فَلَمَّا اجْتَمَعُوا لَهُ ﷺ، دَعَانِي بِالطَّعَامِ الَّذِي صَنَعْتُ لَهُمْ، فَجِئْتُ بِهِ، فَلَمَّا وَضَعْتُهُ تَنَاولَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَذْمَةً مِنَ اللَّحْمِ، فَشَقَّهَا بِأَشَانِهِ، ثُمَّ أَلْقَاهَا فِي نَوَاجِي الصُّحُفَةِ، ثُمَّ قَالَ: خُذُوا بِسْمِ اللَّهِ، فَأَكَلِ الْقَوْمُ حَتَّى صَدَرُوا، مَا لَهُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الطَّعَامِ حَاجَةٌ، وَ مَا أَرَى إِلَّا مَوَاضِعَ أَيْدِيهِمْ، وَ إِيَّاهُ اللَّهُ الَّذِي نَفْسُ عَلِيِّ بِيَدِهِ إِنْ كَانَ الرَّجُلُ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ لَيَأْكُلُ مَا قَدَّمْتُ لِجَمِيعِهِمْ، ثُمَّ جِئْتُهُمْ بِذَلِكَ الْعُسِّ فَسَرَبُوا حَتَّى رَوَوْا جَمِيعًا، وَ إِيَّاهُ اللَّهُ إِنْ كَانَ الرَّجُلُ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ لَيَشْرَبُ مِثْلَهُ، فَلَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَكْلَمَهُمْ بَدَرَهُ أَبُو لَهَبٍ إِلَى الْكَلَامِ فَقَالَ: لَسَدٌ مَا سَحَرَكُمُ صَاحِبُكُمْ! فَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ، وَ لَمْ يَكْلَمْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ لِي مِنَ الْعَدِ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ سَبَقَنِي إِلَى مَا سَمِعْتَ مِنَ الْقَوْلِ، فَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ قَبْلَ أَنْ أَكْلَهُمْ، فَعَدَّ لَنَا مِنَ الطَّعَامِ بِمِثْلِ مَا صَنَعْتُ ثُمَّ اجْمَعْهُمْ لِي. قَالَ:

فَفَعَلْتُ ثُمَّ جَمَعْتُهُمْ، فَدَعَانِي بِالطَّعَامِ فَقَرَّبْتُهُ لَهُمْ، فَفَعَلَ كَمَا فَعَلَ بِالْأَمْسِ، وَ أَكَلُوا حَتَّى مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ حَاجَةٍ، ثُمَّ قَالَ: اسْقِيهِمْ، فَجِئْتُهُمْ بِذَلِكَ الْعُسِّ فَسَرَبُوا حَتَّى رَوَوْا مِنْهُ جَمِيعًا.

ثُمَّ تَكَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنِّي وَ اللَّهُ مَا أَعْلَمُ شَابَاتًا فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمُهُ بِأَفْضَلٍ مِمَّا جِئْتُكُمْ بِهِ، إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ، فَأَيْدِيكُمْ يَوْمِنَا بِي وَ يُؤَارِزُنِي عَلَى أَمْرِي، فَيَكُونُ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي مِنْ بَعْدِي قَالَ: فَأَمْسَكَ الْقَوْمُ، وَ أَحْجَمُوا عَنْهَا جَمِيعًا. قَالَ: فَفَعَلْتُ وَ إِنِّي لَأُحَدِّثُهُمْ سِتًّا، وَ أَرْمُضُهُمْ عَيْنًا، وَ أَعْظِمُهُمْ بَطْنًا، وَ أَحْمُسُهُمْ سَاقًا. فَقُلْتُ: أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَكُونُ

می‌گوییم: وقتی شارع مقدس می‌فرماید: «لاضرر و لا ضرار» به این معناست که در قاموس اسلام و در نظام اسلامی ضرر وجود ندارد؛ اعم از اینکه حکمی ضرری باشد و یا اینکه به واسطه عدم الحکم در آنچه شایسته بود حکمی برایش قرار داده شود ضرری باشد. لذا حتماً لازم نیست حکم اثباتی دارای ضرر باشد، بلکه اگر در جایی ضرر ناشی از عدم الحکم باشد نیز آن را برمی‌دارد؛ اعم از عدم الحکم تکلیفی یا وضعی.

اشکال سوم: عدم دلالت روایت بر ضمان و پاسخ به آن

محقق نائینی رحمته الله اشکال دیگری در اینجا وارد کرده‌اند که فقط نسبت به ضمان و تدارک ضرر وارد است و نسبت به حرمت جاری نیست. مستشکل می‌گوید: نمی‌توان «با لاضرر» تدارک خسارت کرد؛ زیرا این روایت بیان می‌کند موجب ضرر برداشته شده است، اما اینکه اگر ضرری پیدا شد آن را تدارک می‌کنیم، چنین مطلبی از لسان دلیل استفاده نمی‌شود، لذا آنچه که فاضل تونی فرموده که در این روایت مقصود «لاضرر غیر متدارک» است، وجهی ندارد.

این اشکال وارد است و می‌پذیریم طبق معنایی که مستشکل ارائه داد، از روایت مبارکه تدارک ضرر استفاده نمی‌شود. متنها طبق بیانی که اخیراً ارائه دادیم می‌توان گفت: از آنجا که دین اسلام جامع است و همه چیز را می‌خواهد سامان بدهد، لذا اگر در جایی خسارت وارد شد و شایسته تدارک بود اما شارع مقدس راه جبران آن را بیان نکرده باشد، این مورد اشکال است؛ زیرا روایت را چنین معنا کردیم که اصلاً در نظام اسلامی ضرر نیست، لذا اگر در جایی ضرر وارد شده باشد و شارع حکمی نداشته باشد که این ضرر جبران شود، بدین معناست که ضرر وجود دارد با اینکه شایسته جبران بوده است. بدین جهت با این بیان می‌توان فی الجمله ضمان را هم اثبات کرد در آنجایی که اگر ضمان نباشد این فرد متضرر می‌شود و ضرر ادامه پیدا می‌کند. البته ما فعلاً درصدد جواب به اشکال محقق نائینی هستیم و معنایش این نیست که ملتزم به این حرف هستیم که حتی از لاضرر جبران خسارت هم استفاده شود.

اما حقیقت آن است که «لاضرر» به این اطلاقی که ممکن است به ذهن بعضی خطور کرده باشد، نمی‌تواند

وَزِيرِكَ عَلَى مَا بَعَثَكَ اللَّهُ بِهِ. قَالَ: فَأَحْذَرِي بَيْدِي ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا.
قَالَ: فَقَامَ الْقَوْمُ يَضْحَكُونَ، وَ يَقُولُونَ لِأَبِي طَالِبٍ: قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِأَبْنِكَ وَ تُطِيعَ.

اثبات حکم کند.^۶ وجهش هم آن است که درست است که روایت می‌فرماید ضرری در اسلام نیست، اما بیان نفرموده که چگونه این ضرر برداشته می‌شود و لازم هم نیست بیان کند. اگر در بعض موارد راهی برای منسّد کردن ضرر به‌جز اینکه آن حکم یا عدم حکم برداشته شود وجود نداشته باشد، در آن موارد می‌پذیریم که «لاضرر» جاری بوده و آن حکم یا عدم الحکم را برمی‌دارد. اما اگر در مواردی خود اسلام و احکام اسلامی از طریق دیگری آن ضرر را منسّد کرده باشد، دیگر جایی برای جریان «لاضرر» باقی نمی‌ماند؛ زیرا شارع مقدّس به عنوان یک قانون تشریعی و بما هو حقوق تشریعی بیان کرده ضرری در اسلام نیست؛ نه اینکه تکویناً ضرر نباشد.

بدین جهت مثال‌هایی که در اینجا بیان شد درست نیستند. فاضل تونی چنین مثال زدند که اگر کسی در قفس را باز کند و پرندۀ دیگری بپرد، اگر این ضرر تدارک نشود خلاف لاضرر است یا مثال دیگر که گفتند اگر کسی مانع حرّ کسوب شود و نگذارد سر کار برود، لاضرر بیان می‌کند باید جبران خسارت کند و ضامن است؛ فرضاً اگر آن فرد بنا باشد و روزی چهارصد هزار تومان درآمد داشته باشد، فرد منع کننده ضامن آن چهارصد هزار تومان است.

اما همان‌طور که اشاره کردیم این مثال‌ها مشمول «لاضرر» نیستند؛ زیرا در مرحله قبل، شارع مقدّس ضرر را از ناحیه دیگری منسّد کرده است؛ مثلاً فرموده «حرمة مال المسلم كحرمة دمه» و حکم به حرمت عمل کسی کرده که در قفس پرندۀ دیگری را باز می‌کند، لذا دیگر ضرر مستند به شارع نیست و به هیچ وجه نمی‌توان آن را به شارع نسبت داد. همچنین از حیث ضمان فرموده «مَنْ اتْلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ» و از این طریق خسارت را جبران کرده است. بنابراین ضرر در این مثال دیگر مستند به شارع نیست و شارع بما هو شارع، حکم به حرمت چنین کاری کرده است و از حیث جبران خسارت هم فرموده «مَنْ اتْلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ» و اگر کسی به دیگری ضرر بزند، باید جبران خسارت کند و دیگر نیازی به «لاضرر» نیست.

خلاصه اینکه چنین ضررهایی مستند به شارع نیست؛ چون شارع مقدّس در رتبه سابقه، ضرر را منسّد کرده است و اگر هم ضرری وارد کرده باشد راه جبران آن را تشریعاً بیان کرده و کار شارع هم بیشتر از تشریع نیست.

۶. خیلی از وقت‌ها بعضی از افراد اشتباه می‌کنند و با «لاضرر» یا «لاضرر» احکامی درست می‌کنند و سپس داد و فریاد راه انداخته و در روزنامه‌ها تبلیغات می‌کنند و بعضی از افراد سطحی‌نگر را در دام می‌اندازند.

مثال حرّ کسوب نیز چنین می‌باشد و الکلام الکلام؛ زیرا شارع مقدّس حکم به حرمت مزاحمت و ایذاء هر مسلمانی کرده است و چه ایذایی بالاتر از اینکه کسی نگذارد فرد مسلمان سر کار برود. امّا اینکه آیا در اینجا ضمان وجود دارد یا ندارد، این جهت اوّل کلام است و هرچند بعضی‌ها قائل به ضمان شده‌اند و گفته‌اند «مَنْ اتلف مال الغير» در اینجا صادق است، ولی ما در بحث‌های گذشته قبول نکردیم که ظالم در اینجا موجب اتلاف مال غیر شده باشد. علاوه آنکه با صرف‌نظر از این اشکال، باز «لاضرر» اینجا را شامل نمی‌شود؛ چون اینجا در حقیقت «عدم النفع» است، در حالی که «ضرر» یعنی چیزی که بالفعل موجود است از آن فرد گرفته شود، امّا اگر کسی نگذارد چیزی که موجود نیست به دست دیگری برسد، صدق ضرر نمی‌کند. مضافاً به اینکه در بعضی موارد بیش از لزوم منسّد کردن ضرر توسط شارع، نمی‌توان اثبات کرد؛ زیرا دلیلی ندارد و لعل شارع در بعضی موارد مصلحت نمی‌دانسته که خسارت و ضمان را اثبات کند.

بنابراین گرچه اشکال سوم محقق نائینی را نپذیرفتیم و فی‌الجمله به آن جواب دادیم، منتها بیان دیگری در ردّ مثل کلام فاضل تونی رحمته الله ارائه دادیم و اگر محقق نائینی رحمته الله می‌خواستند در کلام فاضل تونی رحمته الله مناقشه کنند، باید این‌گونه جواب می‌دادند.

والحمد لله رب العالمین

تقریر و تنظیم: جواد احمدی

منابع یابی: فرید قیاسی